

دوره یادآور دنیا



فرانسسه / رومانی / ماتئی ویسنی یک
اسب‌های پشت پنجره
ترجمهٔ تینوش نظم‌جو



نشرنی

کودکی من

کودکی من گذشت
از خاکستری تا خاموشی
از تکریم‌های دروغین
تا کمبود مبارزه

پنهان می‌شدم زمستان
در شکم خانه‌ای بزرگ
که لنگر انداخته بود
میان نیزارهای شمالی

تابستان نیمه برهنه
اما به راستی متواضع
سرخ پوست می‌شدم
منی که می‌دانستم

که عموهای شکم‌سیرم
غرب دور مرا ربوده بودند

کودکی من گذشت
زنان در آشپزخانه
شام به شام پیر می‌شدند
و من رؤیای چین را می‌دیدم
مردان پس از شام
در دود تنباکو فرو می‌رفتند
ساکت و عاقل و اهل فلاندر
و مرا نمی‌دانستند

منی که همه شب‌هایم
بی دلیل دوزانو
اندوهم را می‌گریستم
به پای بستر زیادی بزرگ
می‌خواستم سوار قطاری شوم
که هرگز نشدم

کودکی من گذشت
از این خدمتکار به آن خدمتکار
متعجب بودم
از این‌که چرا می‌روند و می‌آیند